



Michael Rea's Viewpoint on Schellenberg's Divine Hiddenness Argument



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Soleymani M.*

Department of Philosophy, Faculty of Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran

Rasoulipour R.

Department of Philosophy, Faculty of Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran

How to cite this article

Soleymani M, Rasoulipour R. Michael Rea's Viewpoint on Schellenberg's Divine Hiddenness Argument. Philosophical Thought. 2024;4(3):265-279.

ABSTRACT

Since so many people are constantly trying to find sufficient evidence for the existence of God, but fail to attain that evidence, though they are not at fault, the issue of divine hiddenness takes form. Some contemporary philosophers have conducted investigations on this issue by various means, but the philosopher who first took steps to investigate this issue more comprehensively is the Canadian philosopher J.L. Schellenberg. In 2015, he proposed the argument for divine hiddenness in his book *The Hiddenness Argument* and presented it as a counterargument in favor of atheism. This argument claims that if there was a God, he should have provided sufficient evidence and reason supporting this belief at least for those in search of him, but this is not the case and thus, God does not exist. The aim of this paper, in addition to explaining Schellenberg's argument for divine hiddenness, will be to examine the view of Michael Rea, an American philosopher of religion, on this issue.

Keywords J.L. Schellenberg; Divine Hiddenness Argument; Non-culpable Non-believer; Michael Rea; Divine Love



CITATION LINKS

[Alizamani & Zarkande, 2015] Divine hiddenness as the problem of gratuitous evil; [Asadi et al., 2021] A Critique of the divine hiddenness argument based on the phenomenology of Shi'a's spirituality from Henry Corbin's perspective; [Elahie Asl & Yazdani, 2022] The meaning of life, a possible world with complete divine love, and the divine hiddenness; [Green & Stump, 2002] Hidden divinity and religious belief; [Howard-Snyder & Moser, 2001] Introduction: The hiddenness of God; [Mohammadpour & Alizamani, 2018] The views of Schellenberg, Hick, and Swinburne to the concept of divine hiddenness; [Mohammadpour & Alizamani, 2022] A critical and comparative study of John Schellenberg and Blaise Pascal's views on the problem of divine hiddenness; [Peterson, 2004] Does divine hiddenness justify atheism?; [Rea, 2018] The hiddenness of God; [Rea & Pojman, 2015] Philosophy of religion: An anthology; [Schellenberg, 1993] Divine hiddenness and human reason; [Schellenberg, 2006] Divine hiddenness and human reason (with a new preface); [Schellenberg, 2015] The hiddenness argument: Philosophy's new challenge to belief in God; [Weinder, 2018] Examplifying Schellenberg's hiddenness argument;

*Correspondence

Address: Department of Philosophy, Faculty of Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran. Postal Code: 14911-15719

Phone: +98 (21) 88825010

Fax: +98 (21) 88830857

msmh.soleymani@gmail.com

Article History

Received: February 10, 2024

Accepted: October 9, 2024

ePublished: November 30, 2024

دیدگاه مایکل ری درباره برهان اختفای الهی شلنبرگ

معصومه سلیمانی*

گروه فلسفه دین، دانشکده ادبیات، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

رسول رسولی‌پور

گروه فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

چکیده

مساله اختفای الهی از آنجا شکل می‌گیرد که بسیاری از انسان‌ها دائماً در جست‌وجوی شواهد کافی برای وجود خداوند هستند اما بدون اینکه مقصر باشند، به آن شواهد دست نمی‌یابند. برخی از فیلسوفان معاصر با روش‌های گوناگون به بررسی این مساله پرداخته‌اند. جان شلنبرگ، فیلسوف کانادایی، اولین بار با تفصیل بیشتری به بررسی این موضوع پرداخت. وی در سال ۲۰۱۵ برهان اختفای الهی را مطرح کرد و آن را به عنوان قرینه‌ای به سود خداآباوری ارایه داد. این برهان مدعی است که اگر خداوند وجود داشت باید شواهد و دلایل کافی برای این باور را حداقل برای انسان‌هایی که در جست‌وجوی او هستند فراهم می‌کرد، اما اکنون این‌گونه نیست، پس خداوند وجود ندارد. هدف این مقاله علاوه بر تشریح برهان اختفای الهی شلنبرگ، بررسی دیدگاه مایکل ری، فیلسوف دین آمریکایی، در مورد این مساله است.

کلیدواژگان: جان شلنبرگ، برهان اختفای الهی، ناباور غیرمقصر، مایکل ری، عشق الهی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۹/۱۰

*نویسنده مسئول: msmh.soleymani@gmail.com

آدرس مکاتبه: تهران، خیابان شهیدمفتح، دانشگاه خوارزمی، دانشکده ادبیات، گروه فلسفه

تلفن محل کار: ۰۲۱۸۸۸۳۵۰۱۰؛ فکس: ۰۲۱۸۸۸۳۰۸۵۷

مقدمه

مساله اختفای الهی، برهانی علیه خداآباوری و یکی از مجموعه براهین شهودی اثبات عدم وجود خداوند است. ادعای این برهان این است که خداوند شواهد و دلایل کافی برای وجود خود را به انسان نشان نداده است. به عبارت دیگر حقیقت وجود خداوند قابل درک و فهم بوده اما مسیر و روشی برای فهم چنین حقیقتی از جانب خداوند به انسان عطا نشده است [Schellenberg, 2006: 4]. همچنین این مساله نقدی بر کسانی است که به خدا و صفات او به‌ویژه عاشق مطلق، عالم مطلق و خیرخواه محض بودن خداوند اعتقادی راسخ دارند. عدم آشکارشدن چنین خدای واحدی با چنین صفاتی برای کسانی که خالصانه و با تمام وجود جهت رسیدن و درک او تلاش می‌کنند اما هیچ پاسخی از جانب همان خدای واحد دریافت نمی‌کنند، موجب پدیدآمدن برهان اختفای الهی شده است. با اینکه رگه‌هایی از این برهان در نقدهای هیوم و نیچه بر خداآباوری یافت می‌شود اما قرن‌ها از چشم‌ها پوشیده بود و این بحث در طول تاریخ فلسفه به جایی نرسیده بود تا اینکه فیلسوفی کانادایی جان شلنبرگ با نگارش کتاب *The Hiddenness Argument* در سال 2015 این مساله را به طور جدی مطرح کرد و خداآباوری را به چالش کشید. وی معتقد است ایده و برهان اختفای الهی اصیل بوده یعنی ایده‌ای است که قبلاً مطرح نشده است.

در مقابل، مایکل ری فیلسوف دین آمریکایی معتقد است که اختفای الهی ناشی از عدم پاسخ‌گویی خداوند به نیازهای بی‌حد و اندازه انسان است. خواسته بشر از خداوند این است که همواره و همیشه در اختیار انسان باشد و نگذارد حتی کوچک‌ترین رنجی بر او تحمیل گردد اما از آنجایی که چنین پاسخی از جانب خداوند دریافت نمی‌کند و به هر رخدادی صرفاً به عنوان یک اتفاق شرورانه نگاه می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که

خداوند مخفی است. ری معتقد است که درک حداقلی بشر از عشق که یکی از ویژگی‌های ذاتی خداوند است موجب می‌گردد که دیگر ویژگی‌های ذاتی او را نادیده بگیرد. اکنون در این مقاله می‌خواهیم بدانیم کارکرد و قابلیت نقد و نظریه مایکل ری به برهان اختفای الهی شلنبرگ تا چه حد است.

نظریات و دیدگاه جان شلنبرگ درباره مساله اختفای الهی در مقالات متعددی مورد بررسی و توجه قرار گرفته است. برخی مقالات در زمینه اختفای الهی به بررسی ابعاد گوناگون این موضوع پرداخته‌اند؛ از جمله دیدگاهی که اختفای الهی را به‌عنوان مصداقی از شرور قرینه‌ای مطرح کرده و با ترکیب سه قرائت مختلف از این شرور، برهانی الحادی بر اساس شر ارائه می‌دهد [Alizamani & Zarkande, 2015]. در مقابل، نقدی مبتنی بر پدیدارشناسی معنویت شیعی با استفاده از اندیشه‌های هانری کربن، مسیر تازه‌ای برای شناخت خداوند از طریق عرفان اسلامی ترسیم می‌کند [Asadi et al., 2021]. همچنین پژوهشی با مقایسه دیدگاه‌های جان شلنبرگ و عرفان اسلامی، به تأثیرات مثبت اختفای الهی بر باور دینی پرداخته و آن را عنصری ضروری برای خداباوری معرفی می‌کند [Mohammadpour & Alizamani, 2022]. در نهایت، رویکردی تحلیلی-انتقادی با تکیه بر مفهوم معنای زندگی، به نقد یکی از استدلال‌های مربوط به اختفای الهی پرداخته و این مفهوم را در قالب جهان‌بینی عاشقانه‌ترین جهان ممکن بررسی می‌کند [Elahie Asl & Yazdani, 2022].

اما مایکل ری دیدگاه متفاوت‌تری از مساله اختفای الهی دارد که بررسی آن نه‌تنها حایز اهمیت است بلکه به فهم بهتر استدلال اختفای الهی شلنبرگ کمک خواهد کرد. وجه نوآوری این مقاله این است که با بررسی دیدگاه مایکل ری خواهیم دید که استدلال اختفای شلنبرگ لااقل در برابر این دیدگاه، همچنان بر قوت خود باقی است. شلنبرگ مدعی است که خداوند از دسترس اکثریت بشر خارج بوده و خود را از آنها مخفی کرده است؛ بنابراین خدایی وجود ندارد. اگرچه نمی‌توان از اختفای خداوند به عدم وجود او استنتاج کرد، اما تبیین مایکل ری نیز توانایی این را نخواهد داشت که تمامی انواع خدا‌ناباوری را دربر بگیرد. با این حال، نتیجه می‌گیریم که همچنان جست‌وجوی یک تبیین جامع از واقعیت اختفای الهی لازم است.

استدلال اختفای الهی شلنبرگ

ابتدا باید عنوان کنیم که استدلال منطقی اختفای الهی شلنبرگ به شرح ذیل است:

- ۱- اگر خدایی وجود دارد، او مهربان مطلق است.
- ۲- اگر خدای مهربان مطلق وجود دارد، خدا‌ناباور غیرمعاند (Non-culpable non-believer) رخ نمی‌دهد.
- ۳- خدا‌ناباور غیرمعاند رخ می‌دهد.
- ۴- خدای مهربان مطلق وجود ندارد.
- ۵- خدایی وجود ندارد.

مهم‌ترین دلیل شلنبرگ برای اقامه این برهان، وجود خدا‌ناباوران غیرمعاند است.^۱ همچنین اصلی‌ترین ویژگی ذاتی خداوند که زمینه این برهان را برای شلنبرگ فراهم می‌کند عشق الهی است. به اعتقاد شلنبرگ اگر خدایی وجود دارد و آن خدا نیز مهربان مطلق است، هرکسی که قابلیت برقراری رابطه آشکار و معنادار با او را داشته باشد و در برابر این رابطه مقاومت نکند، خداوند باید با او وارد یک رابطه دو سویه شود. البته شلنبرگ بیان می‌کند لازمه همگی این موقعیت‌ها مستلزم این مساله است که انسان‌ها به وجود خداوند باور (Belie) داشته باشند. زیرا برای وارد شدن به یک رابطه آزاد با شخص دیگر، فقط امیدداشتن به وجود او کافی نیست بلکه لازمه

ضروری این رابطه، باورداشتن به همان شخص خواهد بود. بنابراین افرادی که منکر وجود خدا خواهند شد و به او هیچ باوری ندارند، به وجود رابطه آشکار و گشوده با خداوند هم، اعتقادی نخواهند داشت.

چیزی که شلنبرگ به دنبال آن می‌گشت، وضعیت خاصی از شناخت بود که مردم به عنوان فاعل شناسا داشتند. امر مهم در اینجا این بود که وضعیت شناختی عموم مردم در خصوص شک واقعی نسبت به احتمال وجود خدا به چه شکل است. مساله‌ای که شلنبرگ در ارتباط با وضعیت شناختی مردم مطرح می‌کند بدین جهت است که دلایلی که برای وجود خدا آورده می‌شود، چندان نتیجه بخش نیستند. حتی اگر دلیل قاطعی هم برای وجود خدا باشد نباید بشر برای یافتن آن دلایل و اینکه خدا وجود دارد، راه‌های عجیب و ناشناخته‌ای را طی کند. وقتی چنین استدلالی با وجود چنین خدایی و با چنین جهانی مطرح می‌شود، نیازمند تامل دو چندان خواهد بود. اینجا همان نقطه‌ای بود که شلنبرگ استدلال اختفای الهی را مطرح کرد [Schellenberg, 2006: 50].

پیش‌تر عنوان کردیم که قوی‌ترین دلیلی که شلنبرگ در ارتباط با مساله اختفای الهی مطرح می‌کند، دلیل مبتنی بر مفهوم عشق الهی است و بر مبنای اختفای الهی به نفع الحاد، از این مفهوم بهره می‌گیرد. از نظر او عشق الهی عشقی کامل، محض و بدون هیچ‌گونه کاستی است و بهترین ویژگی‌هایی که در عشق انسانی وجود دارد را دارا است. همچنین معتقد است که عشق کامل خداوند باید شامل همه انسان‌ها حتی افرادی که به او باور ندارند نیز باشد. بنابراین با توجه به ویژگی خیرخواهی مطلق خدا نسبت به بندگان خود، محتوای آنچه که ما در مورد عشق الهی مطرح می‌کنیم همین خیرخواهی مطلق خدا نسبت به بندگان است اما آنچه که شلنبرگ قصد دارد به آن اضافه کند عشق اروتیک است. در واقع نگرش شلنبرگ به عشق الهی، عشق آگاهانه‌ای مستلزم عشق اروتیک است؛ یعنی کسی که خود را مجاز به نسبت‌دادن عشق آگاهانه‌ای به خداوند می‌داند، نمی‌تواند از پذیرش این نکته سر باز زند که عشق اروتیک را نیز به او نسبت داده است. زیرا اولاً برقراری رابطه با خداوند بزرگ‌ترین خیری است که می‌تواند برای بشر حاصل شود و منافع بی‌شماری را به او عطا کند [Schellenberg, 2006: 17]. ثانیاً برقرارکردن رابطه با خداوند دارای ارزش ذاتی است [Green & Stump, 2002: 19].

همچنین شلنبرگ بیان می‌کند که ما انسان‌ها همان مفهومی از عشق را درک می‌کنیم که آن را تجربه کرده‌ایم پس اگر مفهوم عشق الهی چیزی غیر از مفهومی باشد که ما آن را می‌فهمیم بنابراین نتیجه می‌گیریم که ما هیچ تلقی و شناختی از عشق الهی نداریم. تلقی ما از عشق همان تلقی است که یک انسان نسبت به انسان دیگر دارد [Schellenberg, 2015: 40]. در ادامه بیان می‌کند که اغلب الهیدانان به‌ویژه الهیدانان سلبی یا عرفا، وقتی می‌گویند خدا عالی‌ترین مرتبه وجود است و یک صفتی را برای خدا در نظر می‌گیرند، معتقدند که معنای صفات الهی غیر از معنای صفات انسانی است. اما سوالی که در اینجا حاصل می‌شود این است که خدا به کدام معنا عاشق مطلق است؟ چرا بشر نباید معنای واقعی عشقی الهی را درک کند؟

معنایی که ما از مفهوم عشق می‌فهمیم همان رابطه دوطرفه گشوده، معنادار و مثبت است و در آن باید عاشق و معشوق رابطه دوطرفه گشوده داشته و با یکدیگر در ارتباط باشند. در وهله اول عاشق و معشوق نباید خود را از یکدیگر مخفی کنند که بعد در جست‌وجوی راهی برای عیان‌شدن برای یکدیگر باشند؛ چرا که اگر این‌گونه باشد، عشق فاقد معنا خواهد بود. ممکن است در اینجا منتقدین بگویند خدا وجود دارد اما موانعی بر سر راه عیان‌شدن او نیز هست. در پاسخ می‌گوییم اگر پذیرفتیم که خدا قادر مطلق و عالم مطلق است بنابراین قبول چنین موانعی با صفات ذاتی خدا در تناقض قرار می‌گیرد؛ زیرا خدا همه‌توان است و می‌تواند در هر شرایطی، غیرممکن را ممکن کند. پس بنابراین از نظر شلنبرگ، عشق ویژگی کمالی خواهد بود که کمال خداوند مستلزم

دارابودن این ویژگی است و اگر آن را نداشته باشد، دیگر نمی‌تواند کامل‌ترین موجودی باشد که دیگر نتوان از او کامل‌تر را تصور کرد.

اما در ارتباط با گشودگی خدا نسبت به رابطه با بشر باید گفت که از نظر شلنبرگ هنگامی می‌توان گفت که خدا نسبت به رابطه با سایر اشخاص گشوده است که صرفاً نسبت به برقراری چنین رابطه‌ای بسته نباشد و امکان برقراری چنین رابطه‌ای را از بین نبرده باشد [Schellenberg, 2015: 40-41]. به عبارت دیگر یکی از شروط لازم برای برقراری رابطه با خداوند، باور به وجود خدا خواهد بود زیرا باور به وجود طرف مقابل امری واضح، ضروری و غیرقابل مناقشه است. پس منظور شلنبرگ از گشوده‌بودن این است که خدا دلایل کافی برای باور به وجود خود را در دسترس بشر قرار دهد. پس در نتیجه با توجه به نکات مذکور، سه چیز برای برقراری رابطه با خداوند الزامی است و بدون آنها ورود به رابطه با خدا امکان‌پذیر نخواهد بود:

۱- قابلیت برقراری رابطه شخصی

۲- مقاومت نکردن نسبت به رابطه

۳- باور به وجود خدا [Weinder, 2018: 114]

اما در اینجا ممکن است مفهوم اختفای خداوند که شلنبرگ بر آن تاکید بسیار دارد و استدلال خود را بر مبنای آن استوار ساخته است، مبهم و گمراه‌کننده باشد. بنابراین یکی از مسایل بسیار مهمی که در اینجا باید روشن گردد این است که "اختفا" از نظر فیلسوفان و الهی‌دانان به چه معنا است؟ شلنبرگ آن را به کدامین معنا به کار می‌برد؟ خود شلنبرگ معتقد است که برای جلوگیری از گمراه‌شدن در این مسیر باید پاره‌ای از تمایزات را در نظر داشت و آن اینکه ابتدا مفهوم اختفای خداوند را می‌توانیم به سه طریق تفسیر کنیم:

۱- ابهام در وجود خداوند

۲- غیرقابل درک بودن ذات خداوند برای بشر

۳- ناتوانی ما در درک و شناخت الگوی عملکردی خداوند در جهان

معنای مورد نظر ما در مساله اختفای الهی، اختفای به معنای نخست خواهد بود؛ بدین معنا که حقیقت وجود خداوند قابل درک است اما خداوند دلایل کافی برای به‌دست‌آوردن معرفت به وجود خود را در اختیار انسان‌ها قرار نمی‌دهد. نتیجه این مساله این است که ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم که خداوند روشن‌تر و شفاف‌تر خود را برای ما آشکار کند؛ زیرا بیانات دینی نیز بر این مساله تاکید دارد و از ناامیدی، عذاب و اضطراب درباره اختفای الهی حکایت می‌کند [Schellenberg, 1993: 4]. برای مثال متون قدیمی عبری از قصور خداوند در نشان‌دادن به انسان تاسف می‌خورد. چنان که در مزامیر آمده:

"ای خدای من. ای خدای من، تو چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟ ای خدای من، تو را در روز می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنی. در شب نیز، و مرا خاموشی نیست." [مزامیر؛ ۱۰۲: ۲۲]

"و اما من نزد تو ای خداوند فریاد برآورده‌ام و بامدادان دعای من در پیش تو می‌آید. ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده و روی خود را از من پنهان نموده‌ای؟" [مزامیر؛ ۱۴-۱۳: ۸۸]

پس در حقیقت مساله وجودی اختفای الهی مساله‌ای است که ساحت احساسات و عواطف انسان‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد. این مساله نیز می‌تواند در انگیزه آنها برای ادامه زندگی، ایمان به خداوند و انجام تمام دستورات الهی در زندگی آنها تاثیرگذار باشد. البته باید در نظر داشت که چنین حالتی به لحاظ شدت و ضعف در افراد مختلفی که دچار چنین مساله‌ای می‌شوند، متفاوت خواهد بود و ارایه یک پاسخ کلی برای آن، چندان

سودمند و موثر نیست [Mohammadpour & Alizamani, 2018]. همچنین اختفای الهی علاوه بر اینکه انسان را دچار بحران وجودی می‌کند، به لحاظ شناختی هم ممکن است او را تحت‌الشعاع قرار دهد. برخی از انسان‌ها بر این باورند که خداوند دلایل کافی برای وجود خود را در اختیار آنها قرار نمی‌دهد؛ بنابراین بسیاری از خداناپوران اختفا الهی را به عنوان دلیلی دال بر عدم وجود خداوند در نظر می‌گیرند. در نتیجه این موضوع یک مساله شناختی که بر مبنای اختفای الهی خواهد بود را به وجود می‌آورد [Peterson, 2004].

البته باید در نظر داشته باشیم که هدف شلنبرگ از اقامه برهان اختفای الهی، انکار وجود خداوند نیست بلکه استدلال محوری او این است که اگر یک خدای کاملاً مهربان وجود داشته باشد دلایل کافی برای باور به وجودش را برای بشر فراهم می‌کند آنگاه هر انسان مستعدی که از نظر عقلانی به خداوند اعتقاد دارد و می‌تواند با او وارد رابطه شود، باید به چنین خواسته‌ای دست پیدا کند؛ مگر اینکه شخصی از روی قصور، فاقد چنین باوری باشد. اما با فرض اینکه چنین باوری در فردی ناشی از عدم قصور او باشد، در اینجا به اعتقاد شلنبرگ یک خدای کاملاً مهربان وجود ندارد [Howard-Snyder & Moser, 2001].

نکته مهم دیگر که باید به آن توجه کنیم این است که خیلی از واقعیت‌ها درباره خدا می‌تواند مخفی باشد اما برهان اختفای الهی شلنبرگ ناظر به آنها نیست. به عنوان مثال ممکن است کسی برای باور به خدا استدلال خوبی پیدا کرده باشد اما کماکان این سوال را در ذهن داشته باشد که چرا خدا خودش را به راحتی قابل دسترس بشر قرار نداده و خودش را مانند واقعیت‌های فیزیکی آزمایش‌پذیر نکرده که بشر بفهمد خدایی وجود دارد؟

تلاش شلنبرگ در درجه اول این است که نشان دهد اگر آدمی بخواهد یک تصویری از خدا داشته باشد باید چگونه تصویری باشد یا به عبارت دیگر اساساً خدا بودن چگونه چیزی است؟ (مشخصاً در ادیان ابراهیمی یا مشابه آنها). برای پاسخ به این سوال ما ابتدا از هر آنچه را که از فهم متداول در مورد خدا دریافت خواهیم کرد، شروع می‌کنیم. خدا کسی است که دارای مجموعه‌ای از صفات باشد که شلنبرگ از این صفات تحت عنوان "اوصاف استعلایی" (Transcendental attributes) بحث می‌کند. وقتی ویژگی استعلا را به چیزی یا کسی نسبت می‌دهیم منظور این است که تمام ساختارهای واقعیت باید ناظر به آن باشد و برای توصیف واقعیات باید به آن مراجعه کنیم (منشا تمام توضیحات در مورد واقعیت خواهد بود و چنین موجودی مرکز آگاهی در جهان است). با استعلایی کردن صفات انسانی می‌توان به وجود چنین موجودی پی برد. ویژگی دیگر، "شخص بودن" (Personhood) خدا است. خدای شلنبرگ مانند خدای آنسلم، کامل‌ترین موجود شخص‌وار است که دارای کمالات شخص‌وار است. منظور از شخص، اشاره به موجودی است که عاقل بودن، عامل بودن و احساساتی بودن بر او حمل می‌شود. و در پاسخ به برخی از منتقدین که می‌گویند شخص بودن خدا غیر از شخص بودن انسان است، معتقد است که اینها دو سنخ متفاوت از یکدیگر نیستند بلکه در نهایت بین آنها رابطه‌ای وجود دارد که با کمی تغییر دادن میزان آنها، می‌توانیم به شخص بودن خدا و یا انسان برسیم.

هر آنچه که در این بحث تحت عنوان خدا باوری فهمیده می‌شود برابر با استعلای شخصی است که این ویژگی از مهم‌ترین ویژگی‌های خدای مورد نظر شلنبرگ است. وقتی می‌خواهیم درباره خدا صحبت کنیم منظور خدایی است که تمام ویژگی‌های تشخص را دارد. چنین خدایی قادر مطلق، عالم مطلق، خیرخواه محض و عاشق محض است و قابلیت برقراری رابطه شخصی با انسان را دارد [Schellenberg, 1993: 50].

ویژگی دیگر، سعادت والای بشری در میل و رسیدن به خدا است. این ویژگی ناظر به انسان است یعنی آنچه که برای انسان خیر محسوب می‌شود، در خدا محقق شده است. در نتیجه تعریف شلنبرگ از خدا عبارت است از

"موجود شخص‌واره‌ای که واجد چنین صفاتی باشد و نتوان بزرگ‌تر از او را در این صفات تصور کرد" [Schellenberg, 1993: 19].

اکنون با مشخص‌شدن تعریف شلنبرگ از خداوند به دنبال بررسی این موضوع هستیم که ما وجود داریم و خدایی هم هست. اکنون آفرینش جهان و انسان توسط خدا الزاماتی را برای خدا که خالق این جهان و تمام مخلوقاتش است به همراه می‌آورد؛ زیرا جهان را به گونه‌ای آفریده که توان ارتباط‌گیری با او سازگار است. برای مثال فرد مجردی که ازدواج می‌کند باید الزامات یک زندگی مشترک را بپذیرد و از خانواده خود حمایت مالی و عاطفی کند و از انجام برخی از کارهایی که سابقاً در دوران مجردی انجام می‌داده خودداری کند چرا که اینها تعهدات یک زندگی مشترک را به همراه می‌آورد. بنابراین وقتی خدا هم یک جهان ممکن منطقی را خلق می‌کند باید به الزامات آن پایبند باشد چرا که اگر نباشد، همان‌طور که عدم پایبندی به الزامات زندگی مشترک را بی‌مسئولیتی تلقی می‌کنیم، برای خدا هم در اینجا تحت عنوان غیرخدا بودن لحاظ می‌کنیم.

اگرچه نسخه اولیه‌ای از برهان اختفای الهی شلنبرگ را عنوان و بررسی کردیم اما باید این نکته را در نظر داشته باشیم که ملاک شلنبرگ گناه‌کار بودن یا نبودن بشر نیست بلکه در اینجا نگاه ما از بالا به پایین خواهد بود، یعنی ما ابتدا وظایف خدا را در نظر می‌گیریم و سپس به وضعیت گناه بشر می‌نگریم. از دیدگاه شلنبرگ اگر انسانی در برابر وجود خدا مقاومت نکند همین امر برای برهان شلنبرگ کفایت خواهد کرد. خدا وظیفه دارد که به واسطه عشق خود و یا حداقل عشقی که دین‌داران به خدا نسبت می‌دهند، باور به وجود خودش را در انسان‌هایی که مقاومت نمی‌کنند، قرار دهد. در استدلال شلنبرگ، مقوله گسترده‌ای از شک و تردید وجود دارد. با اینکه ممکن است شک و تردید نمونه‌ای از بی‌اعتقادی مقاوم باشد اما این کافی نیست؛ زیرا ممکن است هیچ شک و تردیدی وجود نداشته باشد اما همچنان بی‌اعتقادی مقاومتی دیده شود.

نتیجه‌ای که می‌توان تا این قسمت مقاله گرفت این است که ما به نتیجه اولیه شرطی رسیدیم که "اگر یک خدای تماماً عاشق وجود داشته باشد آنگاه هیچ فرد متناهی یا تعداد متناهی از افرادی که به صورت غیرمقاوم در یک وضعیت خداناباورانه هستند نسبت به این گزاره که خدا وجود دارد، چنین افرادی وجود ندارند." به عبارت دیگر یک تعداد افرادی هستند که به صورت غیرمعاند نسبت به این گزاره که خدا وجود دارد در وضعیت ناباوری هستند. در گام بعد ما نشان دادیم که این گزاره صادق است که با نشان‌دادن صدق این گزاره، خود را در موقعیت اضافه‌شدن یک نتیجه به استدلال اختفا قرار دادیم؛ چرا که با بیان مقدمه جدید که عبارت است از "یک تعداد انسان وجود دارند که این تعداد به صورت غیرمعاند نسبت به این جمله که خدا وجود دارد ناباور هستند"، تالی گزاره شرطی بیان‌شده را نقض کردیم. گزاره شرطی که ابتدا آن را بیان کردیم این بود که "اگر خدای کاملاً عاشقی وجود داشته باشد آن وقت هیچ تعداد فرد متناهی نیست که به صورت غیرمعاند، نسبت به این گزاره که خدا وجود دارد منکر باشد و به این گزاره باور نداشته باشد". شلنبرگ نشان داد که اقلاً یک فرد وجود دارد که کاملاً به صورت غیرمعاند، نسبت به گزاره خدا وجود دارد، ناباور است. با این یک فرد، تالی این گزاره که هیچ فردی وجود ندارد که به صورت غیرمعاند در حالت ناباوری نسبت به گزاره خدا وجود دارد باشد، نقض می‌شود و در نهایت این مقدمه که خدای تماماً عاشق وجود ندارد، نقض خواهد شد.

دیدگاه مایکل ری درباره اختفای الهی

اکنون در این قسمت از مقاله می‌خواهیم به بررسی نظریات یکی از منتقدین شلنبرگ یعنی مایکل ری، فیلسوف دین آمریکایی بپردازیم و پاسخ او را در این زمینه تشریح کنیم. از دیدگاه ری ممکن است از مساله

اختلافی الهی صورت‌بندی‌های مختلف و متفاوتی حاصل گردد اما باید در نظر داشته باشیم که ریشه اصلی پدیدآمدن این برهان در دیدگاه انسان‌ها نسبت به عشق الهی و همانندسازی آن به عشق انسانی است. همانندسازی عشق والدین نسبت به فرزند به عشق خدا نسبت به انسان‌ها منجر به پیدایش برهان اختلافی الهی خواهد شد. در واقع مساله اختلافی الهی ریشه در توقعات برآورده نشده انسان از عشق الهی دارد. انسان توقع دارد همان‌گونه که پدر و مادر به فرزند خود محبت می‌کنند و آشکارا پاسخ نیازهای او را می‌دهند خدا هم به همین شکل کاملاً در اختیار بشر باشد و هرگاه بشر اراده کرد، خدا برای برطرف کردن نیازهای او حاضر و ناظر باشد. مشکل اصلی از همین شباهت برخاسته می‌شود. از سوی دیگر از آنجایی که بشر پاسخی به این شکل از جانب خدا دریافت نمی‌کند و هر آنچه را که تجربه می‌کند چیزی غیر از شرور طاقت‌فرسا نیست به این نتیجه می‌رسد که این سکوت خدا حقیقتی جز پنهان‌بودن او را نشان نمی‌دهد [Rea, 2018: 25].

ری تلاش می‌کند که نشان دهد مقدمات استدلال شلنبرگ از اساس نادرست است. وی در گام بعدی اوصاف الهی را مورد تاکید و بررسی بیشتری قرار می‌دهد و معتقد است که در ارتباط با این اوصاف به‌راحتی نمی‌توان اظهار نظر کرد. به اعتقاد او علاوه بر اوصاف الهی باید شخصیت الهی را هم به طور مجزا مد نظر قرار داده و آن را تحلیل کنیم و با ارایه نظریه و دیدگاه درست در این دو مسیر، به‌راحتی می‌توان ایرادهای برهان شلنبرگ را نمایان کرد. از دیدگاه وی طرفدار هر نظریه و ایده‌ای که باشیم در نهایت تصور ما از خداوند از سه حالت خارج نیست؛ در حالت اول خداوند را همانند یک انسان تصور می‌کنیم که در این صورت خداوند در حالت فیزیکی قابل تصور است و در جهان فیزیکی هم حضور دارد. در حالت دوم خداوند را تا حدی اما نه کاملاً همانند یک انسان تصور می‌کنیم که هم تعالی الهی و هم شخص‌وارگی خدا را در نظر می‌گیرد و این همان دیدگاه مطلوب خود مایکل ری است. همچنین در حالت سوم خداوند شکل انسانی دارد اما انسان نیست و در جایگاه تعالی محض قرار دارد [Rea, 2018: 43].

همچنین ری معتقد است که ادیان الهی و متون مقدس به شخص‌وارگی و تعالی خداوند تاکید بسیار دارند اما ما باید به دنبال وضعیتی برای خدا باشیم که مابین این دو ویژگی ذاتی قرار گرفته باشد چرا که وظایف ادیان و سنن الهی نزدیک‌کردن رابطه و مسیر میان این دو ویژگی است. همچنین از آنجایی که دیدگاه سنن الهی در ادیان توحیدی در نظر گرفتن یک دیدگاه ترکیبی بین این دو ویژگی مذکور است؛ کنار هم قرارگرفتن این دو ویژگی دقیقاً همان چالش بزرگی است که نحوه شکل‌گیری تصور مناسب از خداوند و به‌کارگیری زبان شایسته در سخن‌گفتن از او را به دنبال خواهد آورد. البته هر کس ممکن است تصور خاصی از تعالی الهی داشته باشد و آن را به همان شکل در نظر بگیرد و نظریات خود را بر اساس همان تصورات بنا کند اما هرچند هم که این مفاهیم و تعاریف از این موضوع، گوناگون و متفاوت باشد باز هم دو ویژگی اصلی که در نظر گرفته شده است برای آن مشترک خواهد بود که عبارت است از دیگر بودگی خداوند^۳ و شناخت‌ناپذیری او^۴ [Rea, 2018: 38].

همچنین ما می‌توانیم از این دو ویژگی تحت عنوان ازلیت الهی (Divine immortality) تفسیر کنیم.

البته از دیدگاه ری در محور این دو ویژگی باید به دنبال بهترین نقطه برای درک تعالی الهی باشیم بدین منظور که هیچ‌کدام از اینها به صورت صرف نیست و هدف ما این خواهد بود که هر دو نقطه اجتناب کنیم و نشان دهیم نقاط دیگری غیر از این دو نیز در این طیف وجود دارند که این ادعا یک امر فرا الهیاتی است یعنی خود الهیات و گزاره‌های مورد استفاده و بحث‌شده در آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در حقیقت موضوع اصلی در آن سخن‌گفتن و نظردادن در باب گزاره‌های ناظر به خداوند است. از دیدگاه مایکل ری، ارایه تفسیر حداقلی از تعالی الهی مورد پذیرش نیست؛ زیرا اگر تفسیر حداقلی از تعالی الهی در نظر داشته باشیم با مشکل اختلافی الهی مواجه خواهیم شد و به عبارت دیگر خود استدلال اختلافی الهی می‌تواند به ضرر تبیین حداقلی از تعالی

الهی تمام شود. همچنین این موضع بر این ادعا است که ما نمی‌توانیم هیچ ادعای الهیاتی حقیقی درباره خداوند داشته باشیم بلکه تمام گزاره‌های الهیاتی و مورد استفاده ما همگی استعاری هستند و مهم‌تر اینکه نقد مایکل ری به این موضع ناظر به استعاری دیدن مدعیات الهیاتی است نه تمثیلی دیدن آنها [Rea, 2018: 43]. همچنین در برابر عده‌ای که معتقدند ویژگی‌های ذاتی خداوند تنها از طریق وحی قابل دریافت و درک است برخی بر این باورند که در بسیاری از موارد می‌توانیم این ویژگی‌ها را با زبان مشترک خودمان، تبیین و فهم کنیم. البته اگر این عقیده را هم بر اساس متون دینی بررسی کنیم، خواهیم دید که به طور کلی پذیرش ویژگی‌های ذاتی خداوند از طریق فهم بشری مردود خواهد شد.

در گام بعدی باید بررسی کنیم که دیدگاه تعالی الهی مد نظر مایکل ری چیست یا به عبارت دیگر او کدام معنا از تعالی الهی را در نظر دارد. به اعتقاد ری، تعالی الهی جنبه وحیانی^{۲۷} دارد بنابراین هنگامی که این ویژگی ذاتی را برای خدا در نظر می‌گیریم، سایر ویژگی‌های ذاتی او که جنبه غیروحیانی^{۲۸} دارند در قالب تمثیلی به کار خواهند رفت. به همین دلیل هنگامی که انسان‌ها ویژگی عشق و مهربانی را در رابطه‌های خود و نسبت به طرف مقابل و هم‌نوع خود به کار می‌گیرند، این وضعیت هیچ درجه‌ای از وحدانیت را نخواهد داشت. اما هنگامی که این ویژگی را نسبت به خداوند به کار می‌گیریم نباید آن را با تکیه بر مصادیق بشری تحلیل کنیم چرا که اگر از طریق تفسیر و فهم خود این مسیر را پیش بگیریم، نمی‌توانیم به مفهوم روشن و شفافی از عشق الهی دست پیدا کنیم زیرا نه تنها عمق و گستره عشق الهی با عشق انسانی قابل قیاس نیست بلکه حتی کوچک‌ترین وجه اشتراکی هم بین آنها دیده نمی‌شود. از سوی دیگر اگر بشر بخواهد بر اساس فهم خود به عشق الهی بنگرد و در توقعات خود از خداوند هیچ تواضعی نداشته باشد، پاسخی از جانب خداوند دریافت نخواهند کرد. اما باید در نظر داشته باشیم که عدم پاسخ‌گویی خداوند در چنین شرایطی به معنای عدم ویژگی ذاتی عشق برای او نیست؛ بلکه نیازمند این است که بشر فهم و درک خود را نسبت به این مساله اصطلاح نماید تا به نتیجه صحیح و مطلوب از این موضوع برسد.

به عنوان مثال یکی دیگر از ویژگی‌هایی که به خداوند نسبت می‌دهیم، خیرخواه مطلق بودن او است. اگر ما بخواهیم این ویژگی را بر اساس اصول و قواعد معرفتی خود تفسیر کنیم و یک روش غیروحیانی برای تحلیل آن به کار بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که خداوند باید هرگونه رنجی را که متوجه انسان می‌شود، نیافریند و یا اگر هم به وقوع پیوست، به سرعت آن را برای انسان برطرف کند و تحت هیچ شرایطی اجازه ندهد که این شر و رنج متحمل انسان گردد. همچنین در ادامه چنین توقعی از خداوند اگر انسان به نتیجه مطلوب خود دست پیدا نکند بنابر این حکم به عدم وجود خداوند را صادر می‌کند و این همان نتیجه غیرعقلانی از تفسیر غیروحیانی نسبت به ویژگی ذاتی خداوند خواهد بود. اما با توجه به اینکه مایکل ری معتقد است که انسان باید در مطالبه خواسته‌های خود از خداوند تواضع داشته باشد و جایگاه مخلوق بودن خود را در مقابل خالق خود یعنی خداوند در نظر بگیرد، چنین نتیجه‌ای (عدم وجود خداوند) صحیح نیست [Rea, 2018: 56].

پاسخی که شلنبرگ در این قسمت به مایکل ری می‌دهد این است که وقتی انسان توسط خداوند بدون هیچ گونه درجه‌ای از فهم وحیانی خلق می‌شود، بنابراین نباید توقع داشت که بشر برای تفسیر و تحلیل عشق الهی نسبت به خود از ابزار وحی استفاده کند. به عبارت دیگر انسان برای فهم عشق الهی نباید سراغ وحی برود بلکه باید با تفسیر فلسفی و فهم و درک خود که این درجه از فهم را خود خدا به او عطا کرده، این مساله را تحلیل کند [Schellenberg, 2015: 95-96].

در مقابل، مایکل ری پاسخ می‌دهد که مطلبی که شلنبرگ ارایه می‌دهد صرفاً جهت اقامه استدلالی علیه خداوند است و گرنه برای تحلیل و بررسی هر موضوعی نباید صرفاً بر اساس درک و فهم خود آن را سنجید و نتیجه‌ای که از این موضوع گرفته می‌شود را بر تمامی مصادیق ممکن حمل کرد. برای پرداختن به هر موضوعی باید رشته‌های مرتبط با آن را هم در نظر گرفت چرا که پژوهش در سایر علومی که به نحوی به آن گره خورده است، در پیش برد سهل و سریع مساله بسیار موثر خواهد بود [Rea, 2018: 59]. از آنجایی که شلنبرگ در اقامه استدلال خود از تعالی الهی استفاده بسیار کرده است، بنابراین نمی‌تواند از پاسخ به ایراداتی که به آن وارد می‌شود، سر باز زند؛ زیرا در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌های خود بر متعالی‌بودن خداوند تاکید داشته و آن را یکی از عناصر اصلی و اساسی استدلال خود معرفی کرده است.

به طور کلی مایکل ری تمام تلاش خود را در راستای این هدف که مشکل استدلال اختفای الهی را نشان دهد، به کار می‌گیرد. او معتقد است که زمانی یک رابطه عاشقانه و مطلوب با خداوند شکل خواهد گرفت که ما انسان‌ها در صورتی که خداوند در این رابطه اراده کرد که خود را مخفی کند، این اختفا را دلیل بر عدم و نیستی او نگیریم. حتی شلنبرگ هم در این قسمت با ری موافق بوده و معتقد است که در برخی موارد برای استحکام و یا ترمیم رابطه، خداوند باید خود را از منظر بشر مخفی کند اما این اختفا نباید به گونه‌ای باشد که به اصل رابطه آسیب بزند [Rea & Pojman, 2015: 292]. همچنین به اعتقاد شلنبرگ، اگر خدایی وجود داشته باشد نباید مخفی‌شدن او در رابطه، باعث نابودی اصل رابطه گردد بلکه بالعکس، باید به گونه‌ای باشد که تقویت و بهبودی آن را به همراه داشته باشد.

اما سوالی که در اینجا ذهن ما را درگیر می‌سازد این است که اگر ما از راه عشق الهی به بشر نمی‌توانیم خداوند را درک کنیم و به حضور و وجود او یقین حاصل کنیم، پس چطور می‌توانیم نسبت به رفتارهای خداوند معرفت حاصل نماییم؟ حتی اگر همگی این موارد درست باشد اما باز هم با عشقی که از خداوند سراغ داریم، انتظار داریم که در برابر این همه رنج‌ها و دردهایی که بر بشر روا می‌گردد سکوت نکنند. از سوی دیگر ارتباط‌گیری انسان و تلاش او برای رسیدن به ایجاد رابطه با خداوند نباید آنقدر محدود و دور از دسترس انسان باشد. اما پاسخی که مایکل ری در برابر این ابهام می‌دهد این است که نشان دهد دسترسی به خداوند برای بشر آنقدر هم سخت و غیرممکن نیست. خداوند آنقدر هم که ما انسان‌ها گمان می‌کنیم مخفی نبوده و حد و اندازه عشق او به انسان‌ها بسیار بالا بوده و از ارزش‌های دو چاندانی برخوردار است. تجربیات دینی اغلب افراد، شاهی برای این مدعا است که نشان دهد اختفای خداوند به این قدرت و شدتی که ما از آن تعریف می‌کنیم، پابرجا نیست. اما در ادامه شلنبرگ بیان می‌کند که یک عده از افراد هستند که از مسایل خداآوری دور بوده و هیچ تصویری از آن نخواهند داشت، به بیان دیگر فرض کنید انسانی در یک گوشه‌ای از این جهان به دنیا آمده باشد بدون اینکه حتی گفته‌ای در ارتباط با وجود خداوند دریافت کرده باشد، در مورد چنین افرادی چه پاسخی می‌توان داد؟ به عبارت دیگر، تکلیف انسان‌هایی که هیچ آوازه‌ای از خداوند به گوش آنها نرسیده است، چه خواهد بود؟ حتی مایکل ری هم در اینجا معتقد است که پاسخ به این سوال باید کاملاً تبیین و روشن گردد. با درنظرگرفتن همه این مسایل، پاسخ و عقیده مایکل ری در برابر برهان اختفای الهی شلنبرگ یک پاسخ مبنایی است یعنی معتقد است که برهان اختفای الهی از مبنا و از اساس دچار مشکل بوده و هست. پایه مبنایی ناصواب، توقعات گزاف، توصیفات معمولی و عادی انسان‌ها از خداوند، زبان به کارگیری در ارتباط با خدا و ... همگی موجب شده است که مسیر اعتقادی انسان به سمت اختفای الهی در حرکت باشد و اگر واکنش درست و صحیح در این مسیر شناسایی نشود موجب گمراهی خواهد شد.

نقد دیدگاه مایکل ری

با بررسی دیدگاه ری درباره برهان اختفای الهی شلنبرگ و عقیده او نسبت به اوصاف ذاتی خداوند و تعالی او می‌توانیم نتیجه بگیریم که چاره‌ای جز اتخاذ موضع سکوت در برابر خداوند و ویژگی‌های او نخواهیم داشت؛ زیرا اگر سخنان ری را بپذیریم نه تنها نمی‌توانیم درباره خداوند سخنی بگوییم بلکه حتی نمی‌توانیم درباره او نیز استنتاجی هم انجام دهیم. عقیده ری راه هرگونه نتیجه‌گیری از خداوند را بر روی ما خواهد بست و ما نمی‌توانیم در این زمینه استدلالی را طراحی کرده و سپس از آن به نتیجه‌ای مطلوب برسیم. به عبارت دیگر دیدگاه مایکل ری زیر شاخه‌ای از الهیات سلبی محسوب می‌شود بدین معنا که ما هیچ نتیجه و استنتاجی، نه سلباً و نه ایجاباً نمی‌توانیم در ارتباط با خدا و وجود او داشته باشیم که البته شلنبرگ به این الهیات در استدلال خود توجه‌ای نکرده است. دلایلی را که ری برای رد اختفای الهی شلنبرگ به کار می‌گیرد تا اندازه‌ای وارد و قابل تامل هستند اما او معتقد است که هر استدلالی در ارتباط با خداوند و ویژگی‌های ذاتی او مطرح شود از اساس نادرست بوده و فارق از اینکه بر علیه وجود خدا است یا له وجود او، امکان‌پذیر نیست. بنابراین باید دیدگاه او در ارتباط با این موضوع را مورد بازبینی بیشتر و دقیق‌تری قرار دهیم. همچنین خواهیم دید که او مجموعه‌ای از الزامات را به عنوان نقدی بر دیدگاه شلنبرگ به کار می‌گیرد اما خود چندان به لوازم دیدگاه خود پایبند نبوده است. یکی از مشکلات دیدگاه مایکل ری این است که اوصاف ذاتی خداوند را ملاک خود قرار داده است اما سوالی که در اینجا باید به بررسی آن بپردازیم این است که ملاک او برای تشخیص اوصاف ذاتی خداوند چه خواهد بود؟

ری معتقد است که به طور کلی اوصاف ذاتی خداوند دو دسته هستند؛ الف) آنهایی که از طریق وحی قابل دریافت خواهند بود. ب) آنهایی که صرفاً از طریق تامل فلسفی به دست خواهند آمد. تمرکز و دیدگاه اصلی خود او در ارتباط با این اوصاف، حالت اول خواهد بود زیرا معتقد است که اگر انسان‌ها بخواهند از طریق تاملات فلسفی به شناخت ویژگی‌های ذاتی خداوند دست پیدا کنند، این معرفت تمثیلی خواهد بود. وقتی هم که چنین شرایطی حاصل گردد و انسان به شناخت تمثیلی از اوصاف الهی برسد، نه تنها نمی‌تواند با زبان حقیقی در مورد این ویژگی‌ها اظهار نظر کند بلکه هیچ‌گونه استنتاجی هم نمی‌تواند از آنها حاصل کند. به عنوان مثال هنگامی که انسان‌ها از طریق روش‌ها و تاملات فلسفی به یکی از ویژگی‌های ذاتی خداوند مانند مهربان بودن می‌رسند، می‌توانند نتیجه بگیرند که "خداوند مهربان است" اما نمی‌توان نتیجه گرفت که چون خداوند مهربان است بنابراین باید در موقعیت X به انسان کمک کند و برای رهایی او از شرور بشتابد؛ زیرا در اینجا فهم حاصل شده از خداوند، فهم انسانی بوده است و می‌دانیم که این فهم حتی کوچک‌ترین جنبه‌ای از حیثیت را ندارد. اگر می‌خواهیم ویژگی‌های ذاتی خداوند را بشناسیم و از طریق شناخت آن نسبت به سایر مباحث مرتبط با آن یقین حاصل کنیم، تنها باید راه وحی را برای رسیدن به آن انتخاب نماییم. شناخت ما اگر از طریق فهم بشری و راه فلسفی صورت گیرد، تمثیلی خواهد بود اما اگر از طریق وحی باشد، حقیقی است.

اما اگر با دقت بیشتری به دیدگاه ری بنگریم متوجه خواهیم شد که او از یک سو معتقد است که فهم متون مقدس برای انسان بسیار سخت و در برخی از موارد غیرممکن بوده و از سوی دیگر تنها راه حقیقی برای دستیابی به ویژگی‌های ذاتی خداوند را وحی می‌داند. چنین عقاید متناقضی در دیدگاه وی اقتضا خواهد کرد که عقیده او را در این زمینه مورد توجه و بررسی بیشتری قرار دهیم. از آنجایی که از جانب فرقه‌ها و گروه‌های دینی مختلف، تفسیرهای متفاوتی از متون مقدس ارایه شده است؛ حتی اگر بخواهیم صفات ذاتی خداوند را بر اساس متون مقدس و از طریق وحی شناسایی کنیم به محتوای جدید از این اوصاف نخواهیم رسید چرا که

دستیابی به این ویژگی‌ها از طریق وحی برای انسان‌ها نیز چندان میسر نخواهند بود. با این حال می‌توان نتیجه گرفت که تلاش برای دریافت اوصاف ذاتی خداوند از طریق وحی نه‌تنها پاسخ ابهامات و سوالات ما را روشن نمی‌کند بلکه مشکلات اساسی حاصل‌شده از این موضوع را هم حل نخواهد کرد.

نکته دیگری که مایکل ری به آن توجه بیشتری کرده این است که انسان باید در توقعات خود از خداوند تواضع پیشه کرده و جایگاه الهی را در نظر داشته باشد. اما در گام بعد عنوان می‌کند که حتی اگر بشر فهمی هم از اوصاف خداوند به‌دست آورد، با توجه به اصل تواضع در توقعات نمی‌تواند هیچ‌گونه درخواست و توقعی از خداوند داشته باشد نه اینکه در انتظارات خود نسبت به خداوند متواضعانه رفتار کند. همچنین ما نمی‌توانیم نتایج حاصل از عشق و دوست‌داشتن خود با انسان دیگر را به دوست‌داشتن خدا نسبت به انسان‌ها تطبیق دهیم؛ زیرا همان‌طور که عنوان کردیم فهمی که ما از طریق آن چنین نتیجه‌ای را به‌دست آورده‌ایم یک فهم تمثیلی است و از فهم تمثیلی هم نمی‌توان استنتاجی ساخت و سپس بر اساس آن توقعی را از خداوند بنا کرد.

اکنون ما در پاسخ به ری می‌گوییم که نباید بین توقع از کسی و استنتاج در مورد آن تمایزی قابل شویم؛ زیرا بر اساس قواعد موجود، در صورت پذیرش سخنان ری، توقع امری از کسی، مساوی است با استنتاج یک استدلال. اینکه ما بر اساس عشق یک فرد توقع داریم که علاقه خود را در مواقع ضروری برای ما آشکار کند، بدین معنا خواهد بود که به دنباله این صفت، استنتاجی را به‌دست آورده‌ایم؛ یعنی با توجه به عشقی که در خداوند نسبت به بندگان خود وجود دارد، توقعی که از این عشق الهی شکل می‌گیرد، خود نوعی استنتاج خواهد بود.

نکته و ایراد دیگری که در سخنان مایکل ری دیده می‌شود این است که محدوده ادعای او شامل همگی انسان‌ها خواهد بود و همه افراد را دربر خواهد گرفت اما جهت سخنان شلنبرگ به سمت انسان‌هایی است که تمام عمر خود را در تلاش برای پی‌بردن به وجود خدا صرف کرده‌اند و برای رسیدن به این یقین، خلوص نیت داشته و ریاضت‌های روحی و جسمی سختی را تحمل کرده‌اند اما هیچ پاسخی از جانب خداوند دریافت نکرده‌اند. ری معتقد است که بشر نباید هیچ‌گونه توقعی بر اساس اوصاف ذاتی، از خداوند داشته باشد. اما باید مشخص گردد که منظور مایکل ری کدام دسته از انسان‌ها هستند؟ چرا که یقیناً جایگاه انسان‌هایی که برای رسیدن به وجود و حضور خدا دیمماً در جست‌وجو هستند، غیر از انسان‌هایی خواهند بود که نه‌تنها هیچ تلاشی برای دستیافتن به خدا و صفات او نمی‌کنند بلکه او را انکار کرده و مانع باور دیگران به وجود او خواهند شد. اینکه خداوند خود را از انسان‌هایی که تمام زندگی خود را صرف رسیدن به او و ایجاد رابطه با او می‌کنند مخفی کند، این مساله جایگاه الهی‌اش را خدشه‌دار کرده و با صفات ذاتی وی در تناقض خواهد بود.

مساله و نکته بعدی، مساله‌ای خواهد بود که خود شلنبرگ هم به عنوان عامل اقامه‌کننده استدلال اختفای الهی خود به آن اشاره کرده است. مایکل ری معتقد است که انسان نباید همان عشقی را که با هم‌نوع خود تجربه کرده است به خداوند نسبت دهد. به عبارت دیگر انسان نباید عشق الهی را با عشق بشری یکی بداند و همچنین معتقد است اینکه بشر انتظار دارد خداوند با او رابطه عاشقانه دو سویه و معنادار برقرار کند، بدین معنا نیست که کیفیت این رابطه به اندازه کیفیت همان رابطه عاشقانه بین خود انسان‌ها باشد. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که پس خداوند به کدامین معنا عاشق بندگان خود است؟ به کدامین معنا نسبت به بندگان خود مهربان و خیرخواه محض خواهد بود؟ اگر انسان معنای عشق الهی را نمی‌فهمد و رابطه عاشقانه با خدا را درک نمی‌کند، پس چرا خداوند توانایی درک عشق خود را در نهاد انسان‌ها قرار نداده است؟ از یک سو انسان

باید هنگامی که در مورد خدا صحبت می‌کند صفات ذاتی او را در نظر بگیرید و از سوی دیگر هیچ درکی از این صفات ذاتی ندارد و اینجا است که تناقض ادعای ری روشن خواهد شد.

ایراد دیگری که می‌توان به سخنان مایکل ری وارد کرد، این است که وی معتقد است شاید بشر کامل‌ترین و شایسته‌ترین موجود برای یکی‌شدن با خدا نباشد، و معتقد است که هیچ محدودیتی برای خدا وجود ندارد و رابطه او با سایر موجودات هم امکان‌پذیر خواهد بود. اما گویا ری این مساله را فراموش کرده که در میان موجودات زنده عالم، این انسان است که می‌تواند درک کند که بین اجزای عالم یک نوع هماهنگی دقیق و حساب شده وجود دارد. وجه تمایز انسان از سایر موجودات، وجه اندیشه‌ورزی اوست و تنها انسان خواهد بود که می‌تواند حقایق نهان و آشکار عالم را درک و به آن معنا ببخشد. در کتاب‌های مقدس بارها بر این مساله تاکید شده است که انسان، همه مراتب وجودی را در خود دارد و اوصاف کمالی همه موجودات در او جمع شده است. از میان تمام موجودات عالم، این انسان است که به جسم و روح و قوای خود علم اجمالی داشته و تلاش می‌کند که جهان پیرامون خود را بشناسد. حتی در نظر عارفان هم انسان کامل‌ترین تجلی‌گاه الهی است و همه حقایق وجود و مراتب آن را دارد. هستی‌شناسان هم معتقدند که خدا خودش را از طریق آفرینش انسان معرفی می‌کند و شناخت انسان و جایگاه او وابسته به شناخت خداوند است. خداوند، انسان را با جمیع اوصاف و صفات مقدس خود ایجاد کرده و همه چیز را در او قرار داده است. با این وجود، سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا سایر موجودات همچنین قابلیت‌هایی دارند؟ اگر ما بخواهیم انسان را هم‌ردیف و یا پست‌تر از سایر موجودات دیگر بدانیم این بر خلاف حکمت و قدرت الهی نخواهد بود؟

آدمی با استفاده از علم الهی به خودشناسی می‌پردازد و با زیبایی‌های نهفته در درون خویش آشنا می‌شود. مجموع این ویژگی‌ها را خود خدا در انسان قرار داده و جست‌وجوی خدا از جانب بشر، از همین ویژگی‌ها نشأت می‌گیرد و نتیجه چنین ویژگی‌هایی خواهد بود. اینکه انسان به شکل عاقلانه به دنبال بقا و حیات فرزانه است، نشان می‌دهد که حذف جایگاه بسیار بالاتری نسبت به سایر موجودات دارد. اینکه خدا بخواهد با موجود پست‌تر از انسان رابطه برقرار کند آیا به دور از شان و منزلت الهی نیست؟

نتیجه‌گیری

دیدیم که جان شلنبرگ استدلال اختفای الهی خود به سود خداناباوری را بر دو مقدمه قرار داد:

- ۱- اگر در جهان یک خدای کاملاً مهربان وجود داشته باشد، خدایی خواهد بود که آغوش همیشه برای برقراری یک رابطه شخصی دو سویه و مثبت با هر فرد انسانی، گشوده است. از طرف خداوند، چنین رابطه‌ای می‌تواند شامل هدایت، حمایت، بخشش و تسلی باشد، و از جنبه انسانی، شامل امید، اطاعت، قدردانی و اعتماد.
- ۲- اگر خداوند همواره به ایجاد روابط شخصی با بندگانش آماده است، هرگز نباید «ناباور غیرمقاومی» وجود داشته باشد، و هر فرد غیرمقاومی همیشه باید در موقعیتی باشد که تنها با تلاش خود در یک رابطه شخصی با خداوند قرار گیرد.

اما چون ناباوران غیرمقاومی وجود دارند که علی‌رغم تلاش خود، آغوش بازی برای ایجاد رابطه از سوی خدا نمی‌یابند؛ یعنی در واقع او را مخفی می‌یابند، پس، در جهان خدایی (مهربان) وجود ندارد.

مایکل ری در پاسخ به تصویر شلنبرگ از رابطه دو سویه (عاشقانه) خدا با انسان‌ها، به تعالی صفات خدا توجه می‌دهد، و تفاوت بین عشق الهی و عشق انسانی را به اندازه‌ای مهم می‌داند که بر اساس آن، انتظارات ما در

رابطه با عشق الهی باید مورد مذاقه و بازفهمی قرار گیرد. و نتیجه این بازفهمی، یک فرض کلیدی در استدلال اختفای الهی را تضعیف می‌کند.

ری همچنین معتقد است مفهوم حضور خداوند و گونه‌های ارتباط او با مخلوقاتش -آن چنان که در متون مقدس آمده است- همواره و به طور گسترده‌ای در دسترس بوده و به میزان بسیار بیشتری از آنچه که معمولاً در ادبیات اختفای الهی اعتبار داده می‌شود، در دسترس است؛ به‌ویژه برای کسانی که به خدا باور دارند، به کتاب مقدس مراجعه می‌کنند، و در مراسم مذهبی شرکت می‌نمایند. هرچند این استدلال به نگرانی‌هایی که ممکن است در مورد عشق خداوند به کسانی که فاقد ایمان به خدا یا دور از دسترسی به کتاب مقدس و مراسم مذهبی هستند، اشاره نمی‌کند، اما انگیزه کلیدی برای تمثیل‌های منفی در مورد عشق خداوند -همچون خدا به عنوان عاشق دور یا خیالی- را تضعیف می‌نماید.

ری در پایان معتقد است که اگرچه مساله شلنبرگ قطعاً مساله پنهان‌بودن خداوند است، اما سزاوار نیست که استدلال او را «برهان اختفای الهی» بنامیم. دلیل او بر این ادعا این است که مساله شلنبرگ تنها به یک جنبه از اختفای الهی (ناباوری غیرمقاوم) اشاره دارد. اما باید توجه داشت که مساله پنهان‌بودن خداوند محتوای بسیار بیشتری از صرف ناباوری غیرمقاوم را افاده می‌کند که در آنها، پنهانی خداوند، مشکلات الهیاتی دیگر و بیشتری را به دنبال خواهد داشت.

اما با بررسی نقد مایکل ری بر استدلال اختفای شلنبرگ، به نظر می‌رسد قوت استدلال اختفا همچنان پابرجا است؛ زیرا اگرچه ری توانسته مسیر خوبی را برای بیان ایرادها و انتقادهای خود انتخاب کند، اما تلاش او بیشتر صرف نشان‌دادن نقص استدلال شلنبرگ بوده و به تعارضات و تناقضات ادعاهای خود چندان توجه نکرده است. او از یک سو معتقد است که راه دستیابی به تصور خداوند و درک حقیقت صفات او امکان‌پذیر نبوده یا حداقل برای انسان به‌راحتی میسر نیست -و این ما را به نوعی الهیات سلبی و تعطیلی و هرگونه فهمی از خداوند می‌کشاند- و از سوی دیگر ادعا می‌کند که حتی اگر فهمی از اوصاف ذاتی خداوند به‌دست آید، هیچ استنتاج و انتظاری از خداوند را به دنبال نداشته و بشر نمی‌تواند هیچ‌گونه خواسته و مطالبه‌ای از خالق خود داشته باشد. در صورتی که ری این نکته را فراموش کرده که توقع از خداوند بر اساس همان ویژگی‌های ذاتی، خود نوعی استنتاج محسوب خواهد شد. مشکل مهم دیگر نقدهای ری این است که وی توجه چندانی به گروه خاصی که مورد نظر شلنبرگ در استدلال او بر اختفای الهی است (ناباوران غیرمقاوم) نکرده و با نشان‌دادن شواهد ادبیات الهیاتی، و تجربه شرکت‌کنندگان در مراسم کلیسایی، عملاً خود را گرفتار تهمت خداآوری تنها برای عده‌ای خاص (Scandal of Particularity) (خداآوران و عاملان به مناسک سنت الهیاتی) نموده است. این نکات نشان‌دهنده این است که ایرادهای ری در رد استدلال اختفای شلنبرگ دچار مشکلات درونی است و حتی اگر آنها را موفق بدانیم، می‌توان استدلال اختفای الهی را بر مبنای دیگری بنا نهاد.

تشکر و قدردانی: سپاس خدای را که سخنوران در ستودن او بمانند. از خانواده عزیزم که با حمایت‌های همه‌جانبه خود، من را در این مسیر علمی همراهی کردند، تشکر می‌نمایم.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: معصومه سلیمانی (۷۰٪)؛ رسول رسولی‌پور (۳۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Alizamani A, Zarkande B (2015). Divine hiddenness as the problem of gratuitous evil. *Jostarha-ye Falsafe-ye Din*. 3(2):53-72. [Persian]
- Asadi B, Rahmati E, Abbasi B (2021). A Critique of the divine hiddenness argument based on the phenomenology of Shi'a's spirituality from Henry Corbin's perspective. *Philosophy of Religion*. 18(1):45-70. [Persian]
- Elahie Asl M, Yazdani A (2022). The meaning of life, a possible world with complete divine love, and the divine hiddenness. *Philosophy of Religion Research*. 19(2):201-220. [Persian]
- Green A, Stump E (2002). *Hidden divinity and religious belief*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Howard-Snyder D, Moser P (2001). Introduction: The hiddenness of God. In: *Divine hiddenness: New essays*. New York: Cambridge University Press.
- Mohammadpour S, Alizamani A (2018). The views of Schellenberg, Hick, and Swinburne to the concept of divine hiddenness. *Philosophy of Religion*. 15(2):341-164. [Persian]
- Mohammadpour S, Alizamani A (2022). A critical and comparative study of John Schellenberg and Blaise Pascal's views on the problem of divine hiddenness. *Philosophy and Kalam*. 54(2):425-445. [Persian]
- Peterson M (2004). Does divine hiddenness justify atheism?. In: *Contemporary debates in philosophy of religion*. Hoboken: Blackwell.
- Rea MC (2018). *The hiddenness of God*. Oxford: Oxford University Press.
- Rea M, Pojman L (2015). *Philosophy of religion: An anthology*. Singapore: Cengage Learning.
- Schellenberg JL (1993). *Divine hiddenness and human reason*. Ithaca: Cornell University Press.
- Schellenberg JL (2006). *Divine hiddenness and human reason (with a new preface)*. Ithaca: Cornell University Press.
- Schellenberg JL (2015). *The hiddenness argument: Philosophy's new challenge to belief in God*. Oxford: Oxford University Press.
- Weinder V (2018). *Examplifying Schellenberg's hiddenness argument*. London: Palgrave MacMillan Press.

پی‌نوشت

- ^۱ منظور از خداناپاور غیرمعاند کسی است که به هر دلیلی نتوانسته نسبت به X پاور پیدا کند.
- ^۲ منظور از ویژگی دیگر بودگی خداوند این است که او به طور کامل با مخلوقات متفاوت است و ما باید در اینجا اندازه و معیار این تفاوت را بررسی کنیم. در این ویژگی باید در نظر داشته باشیم که دلایل و ارزش‌های خداوند با انسان‌ها متفاوت است که البته فهم این تفاوت خارج از توان درک و فهم ما خواهد بود.
- ^۳ همچنین منظور از ویژگی شناخت‌ناپذیربودن خداوند این است که ذات خداوند در هر شرایطی، غیرقابل شناخت است و یا به بیان دیگر، بشر نمی‌تواند ذات خدا را در مفهوم‌سازی و دایره شناخت خود بگنجانند زیرا تاب و توان او خارج از درک ذات بی‌حد و حصر الهی است.
- ^۴ در ویژگی‌های وحیانی، راهی جز مراجعه کردن به ذات خداوند برای درک و فهم آنها وجود ندارد و این ویژگی‌ها تصویر خداوند را کاملاً مستقل و با تکیه بر ذات الوهی خود او توضیح می‌دهند.
- ^۵ منظور از غیروحیانی‌بودن برخی از ویژگی‌های ذاتی خداوند این است که برخی از آنها جنبه بشری داشته باشند و راه تفسیر و معرفت به آنها به طور کامل از طریق وحی دریافت نشده باشد.